

بررسی جایگاه و کارکرد «داعی الدعوات و مستجیب» در سازمان دعوت فاطمیان مصر

حمزه علی بهرامی*

چکیده

وجود سازمانی تبلیغی - تبشیری به نام «سازمان دعوت»، یکی از عوامل پیشرفت و توسعه اسماعیلیه بود که در نهایت به تأسیس یکی از امپراتوری‌های بزرگ اسلامی با نام فاطمیان در قرن چهارم، در مغرب و مصر انجامید. از عوامل کارآمد این سازمان، داشتن ارکان و ساختار پیچیده و منحصر به فرد بود. از ارکان اصلی سازمان دعوت می‌توان به داعی، داعی‌الدعات و مستجیب یا مدعو اشاره نمود. در این مقاله صفات و ویژگی‌ها، وظایف، مفهوم، القاب و عناوین، جایگاه و رتبه داعی‌الدعات سازمان دعوت مطالعه و بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

دعوت، داعی، داعی‌الدعات، مستجیب، مدعو، ارکان، سازمان.

* کارشناس ارشد تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی ﷺ العالمية.

مقدمه

نهضت اسماعیلیه در پایان قرن دوم هجری، به عرصه حیات دینی و سیاسی پا نهاد و حدود یک قرن و نیم، با جمعی از امامان ستر و داعیان فعالیت نمود و در پایان قرن سوم، با تشکیل حکومت در مغرب، در عرصه سیاسی و دینی ظاهر شد و دعوت خود را در اکثر نقاط جهان اسلام گسترانید.

بی تردید پیروزی‌های مکرر این نهضت، مرهون داشتن یک ساختار پیچیده و منسجم سیاسی - دینی به نام «سازمان دعوت» بود که به تصریح منابع، از سلمیه شام رهبری می‌شد. این سازمان تأثیر چشم‌گیری در جذب و گسترش دعوت در میان پیروان این فرقه و تحکیم حکومت آنها به مدت سه قرن در آفریقه و مصر داشته است.

از آن‌جا که عمل‌کرد این سازمان، بر جریان گسترش فرقه اسماعیلیه در سایر سرزمین‌های اسلامی تأثیر نهاد و به کسب موفقیت‌های چشم‌گیری چون اختصاص حجم گسترده‌ای از مخاطبان قشرهای مختلف اجتماعی انجامید، اساس کار این تحقیق بر شناخت محتوا و ارکان سازمان دعوت فاطمیان قرار گرفت. این سازمان طی زمان نسبتاً طولانی خلافت فاطمیان و حتی پس از آن، فعالانه در عرصه‌های مختلف دعوت حضور داشت. بنابراین به منظور ایضاح ارکان این سازمان، می‌بایست ابتدا به ارکان سازمان، وظایف داعی‌الدعات، فضائل او و جایگاه و رتبه داعی‌الدعات پرداخت.

داعی‌الدعات

ایجاد پست ممتاز داعی‌الدعات، یکی از ابتکارات مهم فاطمیان بود. صاحب این مقام به عنوان نماینده تام‌الاختیار امام و معلم و مبلغ راستین متکلم و متأله پارسای اسماعیلی و مدیر سازمان دعوت، زیر نظر و نظارت مستقیم امام فاطمی، امکان تعلیم و تربیت پیروان کیش اسماعیلیه را فراهم می‌آورد و به شبهات و پرسش‌های گروندگان و نوکیشان و سایر سطوح داعیان اسماعیلی پاسخ می‌داد.^۱

عنوان داعی‌الدعات که در منابع غیراسماعیلی مکرر به کار رفته است، در متون اسماعیلی به ندرت یافت می‌شود. در منابع اسماعیلی فاطمی که از مراتب مختلف دعوت سخن رفته، واژه باب و گاهی «باب‌الابواب»، برای رئیس اجرایی تشکیلات دعوت به کار می‌رفت که

۱. دکتر جان احمدی، مقاله «سازمان دعوت»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، ش ۵۱، پاییز ۸۵، ص ۷۸.

شخصیتی بلافاصله بعد از امام بود. از آن جهت که وی دروازه یا باب حکمت امام به شمار می‌رفت و تعلیمات اسماعیلی از آن مرجع یگانه صادر می‌شد، به باب مشهور بود.^۱ به این ترتیب، در اصطلاح‌شناسی دین اسماعیلیان، مرتبه باب دقیقاً معادل اصطلاح رسمی داعی‌الدعات به کار رفته است. برای مثال، داعی ادریس و بسیاری دیگر از نویسندگان اسماعیلی، المؤید الشیرازی را باب مستنصر خوانده‌اند؛^۲ حال آن که تاریخ‌نگاران اهل سنت، از وی به عنوان داعی‌الدعات نام می‌بردند.^۳ دیگر منابع اسماعیلی نیز تأکید می‌ورزند که در مصر دوره فاطمی، باب اولین شخصی بود که تعلیمات امام را دریافت می‌داشت و از این جهت، سخن‌گوی امام محسوب می‌شد. نوشته‌های اسماعیلی بی آن که وارد جزئیات شوند، این تأثیر را به آدمی منتقل می‌سازند که باب طبیعتاً می‌بایست یکی از بزرگان و صاحب صلاحیت اسماعیلی بوده باشد، مسئول اداره کل و نیز تنظیم برخی از سیاست‌های دعوت بوده و در انجام دادن وظایف خود دقیقاً زیر نظر مستقیم امام عمل می‌کرده است و عده‌ای از داعیان تابع، او را یاری می‌نموده‌اند.^۴ داعی‌الدعات به مثابه مدیر سازمان دعوت بود.^۵

منصب داعی‌الدعات از ویژگی‌های مخصوص فاطمیان بود.^۶ دولت عباسیان نقبایی داشتند که گاهی به عنوان داعی نام برده می‌شدند و برای معتزلیان، داعیانی در بعضی از مناطق مشغول به تبلیغ بودند؛ ولی عباسیان بعد از رسیدن به قدرت، منصب خاصی را به عنوان داعی‌الدعات به وجود نیاوردند و از طرفی معتزلیان هم به حکومت نرسیدند. ولی فاطمیان اهتمام خاصی به این منصب داشتند و نظام خاصی را برای آن به وجود آوردند.^۷ به هر حال، منصب داعی‌الدعات از اختصاصات فاطمیان است.^۸

۱. دفتری، پیشین، ص ۱۳۴.

۲. محمدکامل حسین، مقدمه بر دیوان المؤید فی الدین شیرازی، ص ۴۸ - ۵۷.

۳. تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، *اتعاظ*، ویراسته احمد، ج ۲، ص ۲۵۱، قاهره، ۱۹۹۶.

۴. فرهاد دفتری، *تاریخ اسماعیلیه*، ص ۲۶۲.

۵. همو، *سنت‌های یک جماعت مسلمان*، ص ۱۳۴.

۶. تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، *الخطوط*، جزء دوم، ص ۱۲۳، مکتبه المدبولی، ۱۹۹۸.

۷. محمدکامل حسین، پیشین، ص ۵۰.

۸. محمد عبدالله عنان، *الحاکم بامرالله و اسرار الدعوة*، ص ۳۴۰.

رتبه داعی الدعات

در زمان استتار امام و یا زمانی که داعی الدعات در جزایر مشغول دعوت بود، رتبه او بدون واسطه بعد از امام قرار داشت.^۱ ولی با ظهور امام، دیگر به منصب داعی الدعات نیازی احساس نمی‌شد؛ به طوری که فقهای بزرگ اسماعیلیه مانند قاضی نعمان در دوران ظهور، به اسم قاضی مشهور بودند نه داعی الدعات؛ حتی شهرت المؤید فی الدین شیرازی در زمان مأموریت او در فارس، خیلی بیشتر از زمانی است که به عنوان داعی الدعات مسئول دارالحکمه مصر بود.^۲ ابن طویر جمله معروفی درباره داعی الدعات دارد: «ان الداعی الدعات یلی قاضی القضاة فی المرتبه و یتز یا بزید فی الباس و غیره.»^۳ نویسندگان بعدی از این جمله معروف و قضاوت ابن طویر در مورد داعی الدعات، تقلید کردند.^۴ از جمله ابن طویر، چنین برمی‌آید که منصب داعی الدعات در رتبه و اعتبار، بعد از قاضی القضاة و از امتیازات و جایگاه قاضی در مراسمها برخوردار بوده است.^۵

بعضی از پژوهش‌گران معاصر، جمله ابن طویر را به نقد کشیده‌اند که داعی الدعات و قاضی القضاة، دو منصب مستقل از هم هستند. رتبه داعی الدعات یک رتبه روحانی محسوب می‌شود که بی واسطه بعد از امام است. و احتمال دارد که فاطمیان فقط در مراسمهای رسمی، قاضی القضاة را بر داعی الدعات مقدم می‌کرده‌اند.^۶ ولی به نظر می‌رسد در جمع بین هر دو نظریه بتوان گفت که منصب داعی الدعات در فرآیند تاریخی خود، از یک تطور و تحول برخوردار بوده است. زمانی بعد از رتبه امام، زمانی بعد از قاضی القضاة و زمانی بعد از وزیر قرار داشته و جمله ابن طویر، به تاریخ خاصی از منصب داعی الدعات نظارت دارد. به هر حال، نسبت داعی الدعات به امام، مانند نسبت وصی به ناطق است.^۷

۱. ابن طویر، نزهة المقلین، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۱۱۰.

۴. ابوالعباس احمد قلقشندی، صبح‌الاعشی، ج ۳ ص ۴۸۷؛ الخطط، ج ۲، ص ۱۲۳؛ عبدالمنعم ماجد، نظم الفاطمیین، ص ۱۹۰.

۵. الحاکم یا مرآة، ص ۳۴۰.

۶. دیوان المؤید فی الدین، ص ۵۷.

۷. هیة الله شیرازی، المجالس المؤیدیه، ج ۱، ص ۲۱۷؛ دیوان المؤید، ص ۵۷.

امتزاج و جدایی منصب داعی الدعات

به طور مشخص رئیس اجرایی سازمان دعوت را داعی الدعات می‌گفتند. این منصب در مصر به وجود آمد؛ زیرا پس از ابو عبدالله مهدی خلیفه و امام اسماعیلی، افلح بن هارون را به ریاست دعوت منصوب کرد؛ ولی این اصطلاح هنوز متداول نبود. افلح ریاست قضای دولت فاطمی را نیز بر عهده داشت و به این ترتیب، قاضی القضاة آن دولت هم بود. از آن زمان تا زمان‌های بعد نیز در مصر قاضی القضاة مملکت، در عین حال به عنوان داعی الدعات، ریاست دعوت را در دست داشت.^۱ به هر حال، منصب داعی الدعات گاهی مستقل و گاهی با منصب قاضی القضاة یکی بود. ابن طویر در این باره می‌گوید: «والقاضي أجل ارباب العمائم و أرباب الأقلام رتبةً و تارةً يكون داعی الدعات و تارةً تفرد عنه و لا يخرج شيء من الامور الدينيه عنه...»^۲ در نیمه دوم حکومت فاطمیان یعنی عصر وزرای تفویض، با ورود بدرالجمالی و با افزایش قدرت وزرا وزیر علاوه بر داشتن اختیارات وزیری، هم‌زمان مسئولیت منصب قضاوت و دعوت را به عهده داشت.^۳ ابو محمد حسن بن علی بن عبدالرحمان الیازوری در سال ۴۴۲، اولین وزیری بود که هم‌زمان منصب قضاوت، دعوت و وزارت را به عهده داشت.^۴

حکومت فاطمیان، یک حکومت تئوکراسی و منصب داعی الدعات، یک منصب مقدس و ارزشی بود، ولی در اواخر حکومت فاطمیان، وزرای سنی‌مذهب هم به منصب داعی الدعات رسیدند؛ به طوری که در ۵۶۴ قمری، شیر کوه وزیر العاضد، لقب کافل قضاة المسلمین و داعی الدعات را داشت.^۵ ولی وزرای نصرانی به جز در زمان الحافظ، هرگز به منصب قضاوت و دعوت نرسیدند؛ برای مثال، وزیر بهرام صرفاً وزیر بود و خود خلیفه به شخصه منصب قضاوت و دعوت را بر عهده داشت.^۶

وظایف داعی الدعات عبارت بودند از:

۱. دفتری، پیشین، ص ۱۲۹.

۲. ابن طویر، پیشین، ص ۱۰۹.

۳. صحیح الاعشی، ج ۱۰، ص ۴۳۴ و ۴۳۹؛ الخطط، ص ۲۴۵.

۴. ابن طویر، پیشین، ص ۷۸.

۵. ابوالعباس، احمد قلقشندی، پیشین، ج ۱۰، ص ۶.

۶. ابن میسر، اخبار مصر، ص ۷۱؛ عبدالمنعم ماجد، نظم الفاطمیین و رسومهم، ص ۱۸۳.

الف) تشکیل مجالس عمومی

تبلیغات عقیدتی با هدف جذب بیشتر به مذهب اسماعیلیه، در مصر به صورت آشکار انجام می‌شد و با آموزش و تعلیم علوم مختلف اسماعیلی همراه بود. مقریزی به نقل از ابن طویر، نکات ارزش‌مندی از این مجالس و از حوادثی که بر اثر ازدحام جمعیت برای حضور در آن رخ می‌داد، حکایت می‌کند.^۱

در سال ۳۶۵ قمری، علی بن نعمان در الازهر، برای جمعیت زیادی از روی یک متن فقهی که پدرش قاضی نعمان تألیف کرده بود، تدریس می‌نمود. در سال ۳۹۴ قمری، عبدالعزیز بن محمد بن نعمان، پس از رسیدن به مقام قاضی القضائی در قصر و در الازهر مجلس می‌گفت^۲ ناگفته نماند که منصب قاضی القضائی و داعی الدعائی از آن یک نفر بود.

ب) تشکیل مجالس الحکمه

درباره ماهیت مجالس الحکمه در فصلی مستقل سخن خواهیم گفت، ولی برقراری جلسات منظم برای قرائت مجالس در دارالحکمه، یکی از وظایف اصلی داعی الدعاء بود. مجالس الدعوه که تشکیلاتی مفصل‌تر و پیچیده‌تر داشت، برای مقاصد دعوت و استفاده انحصاری اسماعیلیان ترتیب داده می‌شد. این مجالس که از زمان الحاکم شروع شد، به ریاست داعی الدعاء تشکیل می‌گشت. با گذشت زمان، این درس‌ها جمع‌آوری شد و با تقسیم‌بندی صوری، به شکل مجالس در قالب کتاب درآمد. مجالس المؤید، نمونه بارز این‌گونه درس‌هاست. این مجالس عمدتاً درباره عقاید اسماعیلیه بود و چون به‌طور ویژه درباره کلام و حکمت الهی بحث می‌شد، به مجالس الحکمه معروف گردید.^۳

ج) تهیه تقریرات و متن مجالس الحکمه

داعی الدعاء می‌بایست مواد درسی مجالس الدعوه را می‌نوشت و به تأیید امام می‌رساند.^۴

۱. نک: ابوالعباس قلقشندی، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۳۴ - ۴۳۹؛ تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، پیشین، ص ۲۲۰.

۲. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۱.

۴. ابن طویر، پیشین، ص ۱۱۰.

د) مسئولیت نصب دعوات

یکی از وظایف داعی الدعوات، نصب و ارسال دعوات به مناطق و ایالات قلمرو فاطمیان مانند مصر، دمشق، صور، عکا، رمله و عسقلان بود.^۱

ه) مسئولیت نصب رؤسای دعوت جزایر

به نظر می‌رسد که داعی الدعوات در گزینش داعیان سرزمین‌های غیرفاطمی یعنی جزایر، نقش اساسی داشته است.^۲

و) گرفتن عهد و پیمان از مستجیبان

گرفتن پیمان و میثاق از نوکیشان، تنها از طریق داعی الدعوات و داعیان منصوب او میسر بود.^۳

ز) وظیفه اقتصادی

ارتباط با توان‌گران اسماعیلی و جمع‌آوری وجوهات شرعی و کمک‌های نقدی و غیرنقدی و انواع دیون نیز از جمله وظایف داعی الدعوات بود. وی برای ثبت فهرست اسامی کمک‌کنندگان، کاتب خاصی به نام «کاتب الدعوه» نزد خود می‌گمارد تا به‌طور، منظم کمک‌های مالی اتباع اسماعیلی را جمع‌آوری نماید و فهرست کمک‌کنندگان را تهیه کند و به صورت منظم، جداول ویژه آن را تهیه و تنظیم نماید. ابن طویر در این باره می‌گوید:

و كان داعی الدعوات یقوم کذلک يأخذ النجوى من المؤمنین بالقاهره و مصر و اعمالها لاسیما الصعيد، و مبلغها ثلاثه دراهم و ثلث فیجتمع من ذلک شیء کثیر یحمله الی الخلیفه بیده و بینه و امانته فی ذلک مع الله تعالی.^۴

صفات و ویژگی‌های داعی الدعوات

بی‌شک کسی که در رأس سازمان قرار می‌گرفت، می‌بایست توان‌مندی اداره و مدیریت آن سازمان و برنامه‌ریزی را داشت و چنین شخصی ناگزیر از داشتن صفات و کمالات

۱. صحیح‌الاعشی، ج ۸، ص ۲۳۹ و ۲۴۱.

۲. الخطط، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳. ابن طویر، پیشین، ص ۷۸ و ۱۱۰ و المقریزی، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۱.

۴. ابن طویر، پیشین، ص ۷۸، ۱۱۱.

خاصی بود. داعی الدعات می‌بایست: «...أن يكون حراً، عاقلاً، بالغاً، مسلماً، صادق الهمجه، ظاهر الأمانه، عفيفاً عن المحارم، متوقياً المآثم، بعيداً من الريب، مأمراً في الرضا و الغضب مستعملاً لمرؤه مثله في دينه و دنياه، سليم السمع والبصر واللسان، عالماً بالاحكام الشرعيه، غير محدود في قذف»^۱ بود.

عالم بودن به جميع مذاهب اهل بيت از ديگر صفات او بود.^۲ علاوه بر اين صفات، او بايد به اسرار عقايد آگاهی داشت.^۳ او بايد باهوش، سياستمدار، خوش بيان، زبردست و متفکر هم‌چون طبيب بود.^۴

به‌طور کلی، می‌توان صفات و ویژگی‌های داعی الدعات و داعی را در سه صفت عمده خلاصه نمود:

۱. علم؛

۲. تقوا؛

۳. سياست.

داعی الدعات بايد از علوم ظاهر که عبارتند از: علم فقه، علم حديث، علم تاريخ، علوم قرآنی، علم جدل و علم کلام، بهره‌مند باشد. علاوه بر علوم ظاهر، او بايد از علوم باطن برخوردار باشد که عبارتند از: تطبيق محسوس با معقول یا مثل با ممثول.

او بايد با تقوا يعنی اهل علم و عمل به دين، همراه با اعتقاد به آن باشد؛ او بايد دارای سياست خاصه و سياست عامه باشد. سياست خاصه برای دور کردن خود از شهوات و منهيات و کسب فضایل اخلاقی و علمی، و سياست عامه برای تدبير و اصلاح امور دنيا و آخرت زيردستان، دور کردن آنها از رذایل و آشنا کردن آنها با حقوقشان، تکريم و حمايت اهل علم و دانش و غيره^۵

الحاکم در یک دستور بعضی از وظايف و صفات داعی الدعات را برمی‌شمارد.^۶

۱. تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۷۵ به نقل از عثمان هاشم، تاریخ اسماعیلیه، ص ۳۴۰.

۲. ابن طویر، پیشین، ص ۱۱۱.

۳. قاضی نعمان، الهمه، ص ۱۴۳.

۴. نظم الفاطميين، ص ۱۹۰.

۵. دیوان الموائد فی الدین، ص ۵۷.

۶. صحیح الاعشى، ج ۱۰، ص ۴۳۴.

نقش وراثت در انتقال منصب داعی‌الدعات

برای احراز منصب داعی‌الدعاتی، علاوه بر داشتن شرایط و صفات عمومی و خصوصی، نقش وراثت هم یکی از عوامل اصلی به‌شمار می‌رفت. عمدتاً مناصب قضا و دعوت، ارثی بود و در خانواده‌های معینی از جمله خاندان نعمان و یازوری، دست به دست می‌گشت.^۱ ابن طویر در این باره می‌گوید:

و قد تولت امر الدعوه بعد الموید اسره بأعیانها توارثت المنصب أمها بنو الحقیق کان أولهم ولی الدوله ابوالبرکات بن عبد الحقیق المتوفی ۵۱۷ هـ ق و بنو عبدالقوی الذین کان آخرهم المجلس بن عبدالقوی... و کانت هذه الخدمه متعلقه بقوم یقال لهم بنو عبدالقوی، أباً عن آخر جد آخرهم المجلس...^۲

القاب داعی‌الدعات

رئیس دعوه را داعی‌الدعات می‌گفتند که از القاب رسمی او بود ولی علاوه بر داعی‌الدعات بودن، القاب دیگری هم داشت که هر کدام به بخشی از وظایف، اختیارات، مسئولیت‌ها و ویژگی‌های او ناظر بود؛ از جمله: قاضی‌القضات، استادالدعوة بالقصر، داعی‌الدعات، امین‌الائمه، امین‌الامراء، الموفق فی‌الدین و الناصر لدین‌الله.^۳ ابن طویر می‌گوید:

و قرب نهاییه عصر الدوله الفاطمیه أصبح لقب «هادی دعاه المؤمنین» لقباً شریفاً بما انه کان من بین ألقاب اسد الدین شیرکوه رغم انه سنی المذهب.^۴

البته در دوره وزرای تفویض، به وزرا داعی‌الدعات و نیز کافل قضاه‌المسلمین هم می‌گفتند.^۵ از القاب دیگر داعی‌الدعات شیخ‌الاجل بود.^۶

۱. تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۷۵؛ به نقل از تاریخ‌اسماعیلیه ص ۳۴۰.

۲. ابن طویر، پیشین، ص ۱۱۲.

۳. هاشم عثمان، تاریخ‌اسماعیلیه، ص ۳۴۰.

۴. ابن طویر، پیشین، ص ۷۸.

۵. ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، پیشین، ج ۱۰، ص ۶.

۶. سجلات مستنصر داء، ص ۲۰۲، به نقل از نظم‌الفاطمیین، ص ۱۹۰.

تحول منصب دعوت

اصطلاح داعی الدعات از انحصارات دولت فاطمیان بود.^۱ ولی این لقب در اوایل دولت فاطمی وجود نداشت. در افریقیه به کسی که به امور دعوت رسیدگی می‌کرد، حجت اطلاق می‌شد.^۲

اصطلاح داعی الدعات نخستین بار در زمان الحاکم در ماه صفر ۳۹۳ قمری برای حسین بن علی بن نعمان به کار برده شد که قاضی هم بود.^۳ هیچ منبعی از قاضی نعمان به عنوان داعی الدعات ذکر می‌کند، بلکه از او به عنوان قاضی و یا داعی یاد شده است.

در آغاز حکومت فاطمیان، وظایف داعی الدعات را قاضی القضاة انجام می‌داد؛ ولی با گسترش حکومت فاطمیان و پیشرفت و توسعه آنها و اهمیت عمل دعوت و تخصصی شدن آن، فاطمیان ناگزیر شدند منصب خاصی به عنوان داعی الدعات به وجود آورند.^۴

مدعو یا مستجیب

مدعو در لغت اسم مفعول از دعا يدعو به معنای فرا خوانده شده است.^۵ و در اصطلاح، کسی را گویند که «توجه الیه الدعوه»، یعنی دعوت متوجه اوست.^۶

مدعو یا مستجیب، رکنی از ارکان سازمان دعوت به‌شمار می‌آمد. مستجیب لفظاً به معنای پاسخ دهنده و اجابت کننده است و اصطلاحاً برای نوذینان اسماعیلی یا کسی به کار می‌رفت که جدیداً به مذهب اسماعیلی تشریف یافته بود.^۷

مستجیب در پایین‌ترین مرتبه از مراتب دعوت اسماعیلی قرار دارد و به ظاهر از کم‌ترین اعتبار و ارزش در سلسله مراتب برخوردار است، ولی می‌توان گفت او علت غایی تشکیلات دعوت است. به عبارت دیگر، اصل حکومت فاطمیان عموماً و تشکیلات دعوت

۱. تقی الدین احمد بن علی المقریزی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. قاضی نعمان، المجالس، ج ۱، ص ۱۰۴؛ نظم الفاطمیین، ص ۱۸۱.

۳. شمس الدین احمد، ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۰۹ و ماجد، نظم الفاطمیین ص ۱۸۲.

۴. الحاکم بامرالله، ص ۳۴۰.

۵. محمد ابوالفتح البیانونی، المدخل الی علم الدعوه، ج ۳، ص ۴۱، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۹.

۶. جهانگیر ولد بیگی، پیشین.

۷. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۶۴۱.

خصوصاً، با آن همه پیچیدگی و صرف هزینه‌های هنگفت و آموزش‌های تخصصی و فوق تخصصی داعیان، صرفاً برای این است که بتوانند عقاید اسماعیلیه را به مردم برسانند و آنها را به پیروی از امام متقاعد کنند. حفظ عقاید نوکیشان و تثبیت آن و رفع عقاید قبلی، از وظایف اصلی داعیان و تشکیلات دعوت بود. بنابراین می‌توان گفت: سازمان دعوت به یک معنا در خدمت مستجیبان بود. مدعوان، گروه هدف و گیرندگان پیام‌های سازمان بودند و با حذف آنها، ارکان دعوت مختل می‌شد.

وظایف مستجیبان

اسماعیلیه پیروان خود را به وظایفی در برابر امامان ملزم می‌دانند؛ وظایفی که از تصور خاص آنها نسبت به نقش و حقیقت ائمه ناشی می‌شود. قاضی نعمان این وظایف را به طور مستقل در کتابی با عنوان *الهمه فی آداب اتباع الائمة* بیان کرده است. ما ضمن آوردن فهرست این کتاب که وظایف پیروان را نمایان می‌سازد، به توضیح بخش‌هایی از آن می‌پردازیم:

۱. اعتقاد به ولایت و پیروی از امامان؛
۲. وجوب دوست داشتن امامان؛
۳. دوری از خیانت و ادای امانت برای امامان؛
۴. بزرگ داشتن آنها؛
۵. وفای به عهد و پیمان با آنها؛
۶. طلب آمرزش از آنها؛
۷. انجام ندادن کارها بدون اذن امامان؛
۸. صبر بر سختی‌هایی که امامان می‌دهند و شکر بر آن؛
۹. جهاد در کنار امامان؛
۱۰. پرداخت مال به آنها؛
۱۱. تسلیم امر به امامان؛
۱۲. بیم داشتن از امامان؛
۱۳. دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان آنها؛
۱۴. هم‌آهنگی با امام و تسلیم آنها شدن؛
۱۵. دوری از مخالفت با آنها؛

۱۶. تواضع در برابر امامان؛
۱۷. داشتن حلم و عفو و بزرگی؛
۱۸. مهربانی، داشتن ارتباط و بذل مال به امامان؛
۱۹. اظهار تبعیت؛
۲۰. رعایت آداب کلام در برابر آنها؛
۲۱. رعایت آداب نشست و برخاست با امامان؛
۲۲. رعایت آداب همراهی کردن با آنها.
۲۳. رعایت آداب طعام با آنها؛
۲۴. آداب اهل بیت امام؛
۲۵. آداب طلب حوایج از امامان؛
۲۶. دوری از انکار افعال آنها؛
۲۷. مراعات احوال رعایای امام.

وظایف داعیان^۱

و اینک خلاصه‌ای از وظایف پیروان:

۱. وفا به پیمانی که با امامان دارند

پیمان امامان همان پیمان پیامبران، و آن نیز پیمان خداوند است. به همین دلیل، اطاعت از امام برابر با اطاعت از خدا و رسول اوست و هرگاه کسی به زعم خویش، از خدا و رسول او اطاعت کند، اما در برابر امام نافرمانی ورزد یا او را تکذیب کند، در این نافرمانی گناه کار است و طاعت او در برابر خدا و رسول نیز پذیرفته نیست؛ زیرا خداوند همه این طاعت‌ها را در یک مجموعه قرار داده و همراه با هم واجب ساخته و آنها را به یکدیگر مرتبط دانسته و جدا نکرده، و نیز آنها را در کنار یکدیگر قرار داده و از هم جدا نکرده است. هر مؤمنی با وفاداری به پیمان خدا و رسول خدا و اولیای او - که همان امامانند - سزاوار نام مؤمن و شایسته پاداشی می‌شود که خداوند در کتاب خویش وعده داده است. پیمان‌شکنان نیز با شکستن پیمان آنان و با کنار گذاشتن آن، مستحق عذاب الهی می‌شوند و رحمت او را از دست می‌دهند. این مراعات حدود و وفای به پیمان‌ها نیز تنها

۱. قاضی نعمان، *الهمه فی آداب اتباع الأئمه*، فهرست.

پس از آن امکان پذیر می‌گردد که شخص بدانچه از او پیمان گرفته شده و در درون او نهاده گردیده، آگاهی یابد و از آن پاس‌داری کند و به انجام دادن وظایفی برخیزد که بر او لازم است.^۱

۲. بزرگداشت امامان

بزرگداشت امامان واجب است؛ یعنی آن تعظیم و بزرگ‌داشتی که بر مردم عصر پیامبر ﷺ نسبت به آن حضرت واجب بود بر مردم عصر هر امامی نیز نسبت به او واجب است؛ زیرا طاعت امامان قرین طاعت پیامبر است هر چند - به سبب بالاتر بودن درجه رسالت بر درجه امامت - منزلت و درجه پیامبر ﷺ بالاتر است؛ بنابراین بزرگداشت امامان، نشانی از عظیم دانستن خداوندی است که آنان را برای خلق خویش منصوب کرده، و اطاعت آنان نیز با اطاعت خداوند، پیوند دارد. علاوه بر این، خداوند آنان را برپای دارندگان امر خویش و داعیان مردم به سوی خود و نشانه‌هایی در رهنمون ساختن به خویش قرار داده؛ و به همین دلیل، بر همه مردم واجب است آنان را تعظیم کنند، و به دیده و دل بزرگ دارند، در مقابل آنان اظهار خواری و خشوع کنند، در دل و دیده به آنان منزلتی والاتر از شاهان و زورگویان دنیا دهند و هیبت آنان را بیش از آنچه از هیبت پادشاهان دنیا در دل می‌گیرند، در دل جای دهند و تنها به خاطر خداوند یگانه قهار و به سبب جلال جایگاهی که آنان نزد خداوند دارند، به بزرگی، جلال، هیبت و عظمت آنان اعتقاد داشته باشند. اگر اهل دنیا به سبب حطام دنیایی که شاهان دارند، به دیده احترام و تعظیم به آنان می‌نگرند و از بیم ستم آنان هیبتی از ایشان در دل دارند، پیروان و دوست‌داران امامان باید به دیده کسی به امامان بنگرند که عظمت امامت را در آنان جلوه‌گر می‌بیند و در سیمای آنان، نشان حکمت را مشاهده می‌کند و به هیبت پادشاه دین به آنان می‌نگرد. واجب است آنان به سبب منزلتی که نزد خداوند دارند، در دل‌های مردم جای گیرند و مردم در ترک تعظیمی که نسبت به آنان واجب است، از ایشان بیم برند و از آن بترسند که خود را از چنین توفیقی محروم سازند.^۲

اسماعیلیان در استدلال بر همین عقیده، به تأویل این آیه می‌پردازند که می‌فرماید:
 ﴿اطيعواالله و اطيعواالرسول و اولی الامر منکم﴾؛ «از خدا فرمان برید و از رسول و اولوالامری

۱. همان، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۵.

هم که از شما ایند اطاعت کنید»^۱. آن گاه می گویند: مقصود از اولوالامر، همان امامان - به اصطلاح اسماعیلی آن - هستند.

۳. آگاه ساختن امامان از احوال خویش، پرسش، استغفار و یا شفاعت از آنان

بر مؤمنان واجب است که امامان را از احوال خویش آگاه سازند، در کارهای خود از آنان پرسند و از آنان بخواهند و برای گناهی که مرتکب شده اند، از خداوند آمرزش بطلبند؛ زیرا خداوند امامان را ابواب رحمت و اسباب مغفرت خویش قرار داده است. پس هر کس در چیزی مخالفت فرمان خدا کند، بر او لازم است به حضور امام برسد و مسأله را به پیشگاه او عرض کند، و از آن چه کرده، اظهار ندامت و سرافکنندگی کند و آن گاه از گناهی که مرتکب شده، آنان را شفیع خود به درگاه خداوند قرار دهد؛ آن سان که جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود: «ما ابواب و اسباب خداوند برای بندگان هستیم؛ هر کس به ما نزدیک شود، به او نزدیک شده، هر کس ما را شفیع خود قرار دهد به شفاعت رسد؛ هر کس به وساطت ما رحمت جوید، مورد رحم قرار گیرد و هر کس از ما روی برتابد، گمراه شود»^۲.

پس هر کس غفران بخواهد، باید از طریق ابواب الهی که همان ائمه اند، به خداوند پناه برد.

۴. صبر بر آن بلایی که امامان به پیروان خویش می دهند، و شکر بر آن

یکی از مصادیق اطاعت از امامان، آن است که مؤمن بر سختی ها و گرفتاری هایی که امامان برای او می خواهند و او را به استقلال آنها فرا می خوانند و در این راه به کار می گمارند و بدین وسیله ایشان را می آزمایند، صبر کند؛ هم چنین در مقابل نعمت هایی که به آنان می دهند، سپاس ایشان گذارند؛ زیرا نعمت به شکر تداوم می یابد و امید به نعمتی افزون تر برای شاکران است. امامان نعمت های بی شماری را برای پیروان خویش به ارمغان می آورند؛ زیرا کسی که در میان مردم دوست دار ایشان باشد، آنان با حکمت، او را از مرگ جهل به زندگی بازمی آورند و پس از کوری جهل، بینایی را به او بازمی گردانند و او را از ظلمت به نور هدایت می کنند و از آتش نجات می دهند و به جایگاه نیکان می برند. این نعمت هایی است که عموم امامان به پیروان خویش ارزانی می دارند.

۱. سوره نساء آیه ۵۹.

۲. قاضی نعمان، پیشین، ص ۵۱.

امامانی که قدرت و حکومت را نیز در دست می‌گیرند، پیروان خود را غرق فضل و احسان می‌سازند؛ از آن جمله، زمانی که مردم در خانه‌های خویش آرام و آسوده روز را به شب و شب را به صبح می‌برند، آنان دست ستم و تجاوز را از آنان کوتاه می‌کنند، آنان را از تعرض مفسدان مصون می‌دارند، دشمنان متجاوز را از آنان دفع می‌کنند و در این راه، جان خویش و ثروتی را که خداوند به آنها بخشیده است می‌بازند.^۱

۵. جهاد در کنار امامان

جهاد در راه خدا و در کنار اولیای خداوند و آن دسته از بندگان او که این مهم را به پای داشته‌اند، یکی از اموری است که خداوند بر بندگان خویش در روی زمین واجب ساخته؛ زیرا جهاد، جنگ در راه دین و توحید و ایمان است. البته جهاد در کنار امامان، حدود و شرایطی دارد: «و اصلی‌ترین این شرایط و حدود تقوای خداوند، اطاعت از امامان و نصب‌شدگان از جانب آنها، خیرخواهی، تلاش فراوان در سرکوب کردن دشمنان خدا، تسلیم بودن در برابر اولیای او، عمل به طاعت خداوند، و حفظ حدود الهی است». اساس جهاد، صبر و طاعت است؛ صبر در رویارویی با دشمن، و صبر در هر خوشایند و ناخوشایند در حرکت و در توقف و طاعت از امامان و منصوبان آنها و فرماندهانی که بر مردم گماشته‌اند، تا زمانی که این منصوبان و فرماندهان بر طاعت خدایند؛ اگر آنان از طاعت خدا و امامان سرباز زنند و نافرمانی کنند، در معصیت و نافرمانی طاعتی نیست.^۲

۶. تسلیم امر به امامان

مؤمنان موظفند در تصمیم‌گیری، عمل، اعتقاد و در نیت خویش، همه کارها را به امام واگذارند؛ زیرا خداوند هیچ مجازاتی را بر دست اولیای خویش جاری نمی‌سازد مگر این که مجازات شوند سزاوار آن باشد و هیچ امری بر دست او جاری نمی‌گرداند، مگر آن که خود از آن خشنود باشد.^۳

۷. بیم داشتن از امامان و برحذر بودن از مجازات آنان و سقوط منزلت خویش نزد ایشان

هر کس امامان را بشناسد باید از آنان بیم داشته باشد، آن سان که از خداوند می‌ترسد؛ و از آنان تقوا و پروا داشته باشد، آن سان که از خداوند می‌ترسد؛ زیرا خداوند طاعت آنان را

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۷۰.

با طاعت خویش قرین ساخته و آنان را واسطه‌هایی میان خود و خلقتش و گواهانی بر بندگان خویش قرار داده است؛ خشنودی آنان با خشنودی خدا پیوند دارد و خشم آنان با خشم خداوند گره خورده است و مردم به واسطه آنان پاداش می‌گیرند و یا مجازات می‌شوند؛ آن سان که جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «... به ما خداوند پرستش می‌شود؛ به ما از خداوند اطاعت می‌شود؛ به [عصیان در برابر] ما خداوند عصیان می‌شود. هر کس از ما نافرمانی کند، خدا را اطاعت کرده و هر که ما را عصیان کند خدا را نافرمانی کرده است. طاعت ما این عزم الهی را نسبت به بندگان خویش پشت سر دارد که او هیچ عملی را از هیچ کس جز به واسطه ما نمی‌پذیرد؛ پس ما باب‌الله و حجت و امین او بر خلق خود و حافظان سر او و جایگاه علم اویسیم»^۱.

هر کس نیز بخواهد به تقرب بیشتری نزد امام دست یابد، باید به تعظیم بر او و ترس از او بیفزاید؛ زیرا ترس از امامان، مستلزم بزرگ شمردن شأن آنان و والا دانستن قدر و منزلت ایشان است. بیشترین سیستمی که در این امر عارض می‌شود، از آن ناحیه است که شخص نسبت به خود اطمینان یابد، به عمل خویش و نیز به منزلتی که نزد خداوند یافته است مغرور و گرفتار عجب شود. اما مؤمن باید بداند، هر قدر هم که امام او را به خدا نزدیک کرده باشد، هیچ کس بر اولیای خداوند حقی پیدا نمی‌کند و چیزی را برایشان ایجاب نمی‌نماید، و منزلتی که شخص به واسطه امام یافته، تنها فضل و منتی از ناحیه خداوند است و تنها و تنها اعمال صالح، انسان را تزکیه می‌کند و مقرب می‌سازد.

۸. دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان امام

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «دوستی با ما و دوستی با دشمنانمان در دل مؤمن در کنار هم قرار نمی‌گیرد»^۲. با توجه به این حدیث و از دیدگاه اسماعیلیان، مردم به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: اهل ولایت و دوستی با ائمه، با تفاوتی که در این ولایت دارند.
گروه دوم: اهل عداوت و دشمنی با ائمه، با تفاوتی که در این دشمن دارند.
گروه سوم: گروهی مستضعف که جزء گروه اول و دوم نیستند. آنها نه حق را می‌شناسند و نه با باطلی مخالفت می‌کنند. این گروه هر چند بدحالند، در مقایسه با کسانی که دشمنی با امامان را در پیش گرفته‌اند، حال بهتری دارند.^۳

۱. همان، ص ۷۸ - ۷۹.

۲. همان، ص ۸۵.

۳. همان، ص ۹۰.

۹. مراقبت نسبت به هم‌آهنگی با امام و پرهیز از مخالفت با او

شایسته است پیروان امامان، خود را بدین صفت خوی دهند و ملزم سازند که در آشکار و نهان، کارهایی را انجام دهند که با نظر امامان موافق باشد و نیز باید به شدت از مخالفت با ایشان بپرهیزند.

۱۰. پرهیز از حسد، بغی، حرص، کینه‌توزی و سوءظن

خداوند پیروزی امام بر اهل بغی را ضمانت کرده و فرمان داده که علیه باغی بر امامان و بر مؤمنان، جهاد شود. بغی به اتخاذ موضع جنگی علیه امام، جنگ‌افروزی، دشمن‌انگیزی و آزار، مصداق می‌یابد و بالاترین بغی آن است که شخص، چیزی را به امام نسبت دهد که وی آن را انجام نداده است. بالاترین حسد نیز حسدی است که علیه امام روا داشته شود. حسد - آن سان که امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود - سرچشمه هر گناه است؛ نخستین گناهی که در آسمان بود؛ نخستین گناهی که در زمین روی داد؛ نخستین گناهی که در میان انسان‌ها بود و نخستین گناهی که در میان پریان بود؛ چه ابلیس بر آدم حسادت برد و همین سبب نافرمانی او شد؛ و قابیل بر برادرش هابیل - که قربانی او برخلاف قربانی قابیل پذیرفته شده بود - حسد برد. هر کس نبوت انبیا و امامت ائمه را انکار کند و پرچم جنگ با آنان را بر دوش کشد و در برابر ایشان سر به شورش بردارد، سبب کارش آن است که در آن چه خداوند به آنان ارزانی داشته بر ایشان حسد می‌ورزد و دوست دارد آن عطای خداوند از آن او باشد نه از ایشان. هر کس نیز با غیر خود در چیزی رقابت کند و برای محروم کردن غیر از آن چه دارد تلاش کند، همین حکم را دارد.^۱

یکی از بزرگ‌ترین حسدها آن است که کسی بر شخص دیگر در آن چه امام به او فضل کرده، حسد ورزد؛ زیرا در چنین صورتی، حسود علاوه بر حسد ورزیدن و گناه حسد، مرتکب این گناه نیز می‌شود که با کار امامان مخالفت می‌ورزد و از آن انتقاد می‌کند و با حسد خود، از این پرده برمی‌دارد که کسانی که از سوی امامان به آنان نعمتی داده شده، سزاوار آن نعمت نبوده‌اند و آن چه امام برای آنان انجام داده‌اند، نادرست بوده است.

۱. همان، ص ۹۵.

۱۱. پرداخت خمس درآمد به امامان

خمس تأویل این آیه است که می‌فرماید: «بدانید آن چه به‌دست آورده‌اید، خمس آن برای خدا و رسول او و بستگان، یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان است».^۱ هم‌چنین [امام] جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌فرماید: «خمس از آن ما اهل بیت است و مردم در هیچ چیز آن با ما شریک نیستند و ما در چهارپنجم غنایمی با آنان شریکیم که در جنگ‌هایی که در کنار آنان حضور داشته‌ایم به‌دست آمده است. خمس از آن ماست، نه از دیگران، و از آن به یتیمان، فقیران، بینوایان و در راه ماندگان می‌دهیم و البته آنان و ما را در صدقات بهره‌ای نیست».

پس مقصود از «خمس آن برای خداست»، آن است که هدف از خمس خشنودی خداوند بوده، و خمس در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن اوست. اما پس از ارتحال ایشان، این حق در اختیار امامی که از اهل بیت اوست قرار گرفته و او از آن به نزدیکان و اهل بیت خویش می‌دهد که شایسته‌شان می‌بیند، و هر چه می‌خواهد در مورد این مال انجام می‌دهد. بنابراین، بر همه مؤمنان واجب است - آن سان که خداوند فرمود - در هر عصری خمس درآمدهای خویش را به امام آن عصر که از اهل بیت رسول خداست بپردازند؛ البته این علاوه بر زکات‌های مالی است که باید به مقدار مشخصی پرداخت شود.^۲

نتیجه

۱. از عوامل اصلی موفقیت سازمان دعوت، ابداع مناصب جدید «داعی الدعوات» برای رفع نیازهاست.
۲. وجود منشأ دینی و شخصیت کاریزمایی برای یک منصب، از مهم‌ترین عناصر مشروعیت قدرت و سرسپردگی محض مردم و تابعان به آن است.
۳. تمرکز قدرت و مسئولیت در شخص واحد، «تمرکزگرایی» از عوامل کارآمدی یک سازمان است.
۴. استقلال منصب داعی الدعوات از منصب وزارت و وجود اختیارات تام، از جمله داشتن دومین منصب قدرت بعد از امام، کارآمدی سازمان دعوت و گسترش فرقه اسماعیلیه را باعث شد.

۱. سوره انفال آیه ۴۱.

۲. همان، ص ۶۹.

۵. تمرکز تمام وظایف آموزشی، پژوهشی، تبلیغی و فرهنگی در شخص داعی الدعوات، باعث کاربری شدن آموزش متناسب با نیازهای آنها و در نتیجه کارآمدی سازمان دعوت را باعث شد.

۶. تدوین و تقریر متون و مواد درسی توسط شخص داعی الدعوات و یکپارچگی آموزشی بین داعیان، مانع از اختلاف عقاید درون گروهی شد و در نهایت به کارآمدی سازمان انجامید.

۷. نخبه‌گرایی و تخصص‌گرایی منصب داعی الدعوات و دخالت نداشتن عواملی مانند معرفی، حمایت دیگران، عوامل موروثی- شخصی و...، از عوامل موفقیت سازمان دعوت بود؛ به طوری که برای احراز این منصب، داشتن صفات و فضایل و شرایط خاص، لازم و ضروری بود.

۸. تعریف وظایف خاص دینی برای پیروان و مستجیبان، از جمله وفاداری و سرسپردگی محض به امام و داعی‌الدعات، بزرگ‌داشت آنها، پرهیز از مخالف با آنان و...، از موانع اعتراض و شورش مردم علیه آنها بود.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین بن الحسن علی بن الکریم، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *العبر*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۳. ابن طویر، *نزہة المقلّین*، مصحح: ایمن فؤاد سید، قاهره، دارالنثر، ۱۹۹۲م.
۴. ابن عذارى المراكشى، احمد بن محمد، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق: ج.س. کولان، الیفی بر و قنسال، بیروت، دارالثقافه.
۵. ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، *وفیات الاعیان*، تحقیق، احسان عباس، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء، *البدایة و النهایة*، تحقیق، احمد ابوملحم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷. *أتعاط الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء*، تحقیق، جمال الدین الشیال، قاهره، وزارة الاوقاف المجلس الاعلی الشئون الاسلامیه، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م و قاهره ۱۹۶۷م.
۸. ادريس، عماد الدين القرشي، *عیون الاخبار و فنون الآثار*، تحقیق، مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۹. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد، *الفرق بین الفرق*، تصحیح، محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مکتبه دارالتراث و ویراسته محمد بدر، قاهره، ۱۳۲۸.
۱۰. تامر عارف، *اربع رسائل اسماعیلیه*، بیروت، دارالمکتبه، ۱۹۷۸م.
۱۱. چلونگر، محمدعلی، *زمینه های پیدایش خلافت فاطمیان*، قم، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش.
۱۲. خیرالله، سعید، *عمل الدعاه الاسلامیین فی العصر العباسی*، دمشق، دارالکتاب، چاپ اول، ۱۹۹۳م.
۱۳. دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، مترجم: فریدون بدره‌ای، ج ۲، تهران، نشر فرزانه، ۱۳۷۶ش.
۱۴. _____، *مختصری در تاریخ اسماعیلیه، سنت های یک جماعت مسلمان*، مترجم: فریدون بدره‌ای، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ش.

۱۵. الدواداری، ابوبکر بن عبدالله بن ابیک، *کنز الدرر و جامع الغرر*، جزء السادس «الدرة المضیة فی اخبار الدولة الفاطمیة»، تحقیق: صلاح الدین المنجد، قاهره، قسم الدراسات الاسلامیة بالعهد الالمانی الآثار بالاقاهر، ۱۳۸۰ق.
۱۶. رشیدالدین فضل الله، طیب، *جامع التواریخ*، (بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان)، ویراسته محمدتقی دانش یژوه و م. مدرس زنجانی، تهران، ۱۹۵۹.
۱۷. عثمان هاشم، *الاسماعیلیه بین الحقائق و الاباطیل*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۸. عنان، محمد عبدالله، *الحاکم بامرله و اسرار الدعوة الفاطمیة*، ریاض، دار للرفاعی، چاپ سوم، ۱۹۸۲م.
۱۹. غالب، مصطفی، *اربعه كتب الحقائقه*، «العالم و الغلام»، بیروت، المؤسسة الجامعیة، ۱۹۸۷م.
۲۰. قاضی نعمان، ابوحنیفه، *افتتاح الدعوة*، تحقیق، و داد القاضی، بیروت، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۹۷۰م.
۲۱. _____، *الهمة فی آداب اتباع الائمة*، تحقیق، محمدکامل حسین، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۷۲م.
۲۲. _____، *كتاب المجالس و المسایرات*، تحقیق، الحیب الفقی، ابراهیم سوح و محمد بن الیعلوی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۹۹۷ و چاپ توس ۱۹۷۸م.
۲۳. قلقشندی، ابوالعباس احمد، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، تصحیح، یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۷م و ویراسته م.ع. ابراهیم، قاهره ۱۹۲۰م.
۲۴. کامل حسین محمد، *دیوان المویده داعی الدعاة*، قاهره، دارالکاتب، ۱۹۴۹م.
۲۵. کرمانی، حمیدالدین، *راحة العقل*، تحقیق، مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس، چاپ دوم، ۱۹۸۳م و ویراسته، مصطفی کامل حسین، قاهره ۱۹۵۳م.
۲۶. ماجد، عبدالمنعم، *نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر*، قاهره، مکتبة الانجلو المصریه، چاپ سوم، ۱۹۸۵م.

٢٧. مقریزی، تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن علی، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، بیروت، دار صادر، و تصحیح، ایمن فؤاد، نشر مؤسسه فرقان، و تحقیق، محمد زینهم، مديحة الشرفاوی، مكتبة المدبولی، ١٩٩٨م و چاپ بولاق ١٢٧٠.
٢٨. موی‌الدین شیرازی، ابونصر هبة‌الله بن ابی عمران موسی، *المجالس المویة*، ویراسته مصطفی غالب، بیروت، ١٩٨٤م.
٢٩. نویری، شهاب‌الدین احمدبن عبدالوهاب، *نهاية الارب في فنون الأدب*، تحقیق محمد جابر عبدالعال الحسینی و دیگران، قاهره، المكتبة العربية، ١٤٠٤ق / ١٩٨٦م.
٣٠. ولد بیگی، جهانگیر، *اصول دعوت*، قم، دانشکده اصول دین، ١٣٨٣ش.